



۲۵ خرداد، هنگامی که آقای ورزنده سوار بر دوچرخه بودند اتومبیل تاکسی از پشت با ایشان تصادف نموده، پای چپ ورزنده می شکند و مجروح می‌شود. اکنون بیش از چهل روز است که در بیمارستان رضا نور بستری هستند.»

اگر میرمهدی ورزنده پدر ورزش‌های نوین در ایران از خطر جسته بود طفلک استاد جلیل کتبی‌های، نخستین کوهنورد فنی ایران و نخستین کوه‌نویس حرفه‌ای در ایران نیز از نخستین سانحه‌دیدگان اتومبیل بود که پایش را از دست داد. مردی که یک عمر به همه ورزشکاران ایرانی جسارت مبارزه داده بود خود در اواخر عمرش در خارج از کشور و در بیلاق پاساؤ، چهار سال تمام یا به عبارتی ۱۷۶۰ روز از خانه بیرون نیامد. در خانه‌ای که جز یاد علم‌کوه و بانوی زمینگیرش هیچ نمانده بود. وقتی آقای کتبی‌های در جوانی پایش را از دست داد نویسندگان ایرانی آن واقعه را به تراژدی غربی تشبیه کردند که انگاری یک نقاش، دستش را و یک کوهنورد پایش را از دست بدهد اما او مرد حماسه و عشق بود. به قول یکی از هم‌نوردانش: «بی‌با بود اما بی‌سرو و پا نبود». جلیل آقا آن اوایل روزهای بی‌پایی، هیکل خود را با همان پای ناقص، به سمت قله‌های کوچک پر از لاله‌های واژگون گشاند اما وقتی که دید جسم و جانش یاری نمی‌کند به کوه‌نویسی افتاد تا از وصف‌العیش‌اش نصف‌العیشی ببرد. بوی گل را از گلاب می‌جست و بوی کوه را از کوهنورد. کوه برای او چیزی فراتر از ورزش بود. در زمره عشقی بی‌پایان که آدمی به پای قبله‌گاهی در قله‌ای یا زائرسرای در دل کوهی فرود آید. عین عشق بی‌شائبه‌اش به بانوی زمینگیرش در دهه هشتم زندگی‌اش که چهار سال آزرگار از در خانه بیرون نیامد تا سایه‌اش از سایه او جدا نشود. مردی که شاگرد جلال‌الدین همایی بود و کوه‌نویسی‌اش نیز مثل کوهنوردی‌اش منزه بود. از نخستین سنگ‌نوردان ایران بود و هنوز باید رد صعودش بر دیواره بند یخچال توچال و عطر و بویش در دماوند رسوب کرده باشد. عطر و بویی که از هفتاد سال پیش که نخستین گروه کوهنوردی زنان ایران را در صعود به دماوند -از مسیر شمال شرقی- سرپرستی کرد باقی مانده است. باید خاطرات آن کوه‌آموزی‌ها را از دوشیزگان کوه «عصمت و فرخ و نصرت» بپرسید تا داستان آن صعود دشوار در یادها بماند. او بعد از سرپرستی زنان

مسابقات جهانی وزنه‌برداری ابتدا قرار بود در آرژانتین برگزار شود اما به دلیل اعتراض هشت کشور به دور بودن مسافت و عدم توانایی مالی برای پرداخت هزینه‌های مسافرت، فدراسیون جهانی تصمیم به میزبانی هلند گرفت و رقابت‌ها را در شمال شهر لاهه در بیلاقات شوبینینگن برگزار کرد. نامجو در هلند، قیامت کرد. او که قبل از شروع مسابقات، در سوئد به سر می‌برد در مسابقات شمال اروپا (کشورهای اسکاندیناوی) رکوردگیری کرد و در همانجا رکورد جهانی یکضرب خود را ۱/۵ کیلو و رکورد دو ضرب خود را ۳/۵ کیلو بالا برد. محمود چینی همچنین رکورد جهانی وزنه‌برداری قهرمان آمریکا در المپیک لندن را ۹ کیلو ترقی داد و با مجموع ۳۲۵ کیلو مورد ستایش مطبوعات اروپا قرار گرفت. سفیر کبیر ایران در بریتانیا که به شوق آمده بود در استکهلم میهمانی مفصلی به افتخار او ترتیب داد و سپس در رکوردگیری اختصاصی نامجو که با حضور مسئولین فدراسیون جهانی و سفیر ایران در کلپ نیرو و تندرستی لندن ترتیب یافت خبر رکوردشکنی مجدد او را دریافت و به کشور مخابره کرد. آن سال تیم ملی وزنه‌برداری با طلای نامجو و دو مدال برنز رهنوردی و میرسول رئیس و عنوان چهارمی فردوس به ایران بازگشت و مردم برای استقبال از آنها مهرآباد را به تسخیر خود درآوردند. نامجو در فرودگاه سوار شورت آذین‌بندی شده رفیقش هاشم آقا شد و پیشاپیش همه ماشین‌ها به سوی خیابان‌های پایتخت به حرکت درآمد. علاقه‌مندان ورزش در خیابان‌ها با بوق و هورا و کف و پایکوبی، تهران را روی سرشان برداشته بودند اما این شادی عمومی با تراژدی پایان یافت. در خیابان جمهوری امروز دم سفارت انگلیس، هنگامی که راننده نامجو خواست دور بزند، فرمان اتولش ناگهان خراب شد و مستقیم در یک کافه سه نبش استانبول ورود کرد! نامجو یک عمر در توصیف داستان این استقبال گفت: «وای نمی‌دانید من چقدر خجالت کشیدم!»

این البته تنها تصادف محمود نامجو نبود. فوق‌ستاره وزنه‌برداری ایران که چشم امید ملت به او بود در آستانه اعزام به المپیک هلسینکی ۵۲، چند روز مانده به اعزام کاروان، در حالی که برای عیادت از جلیل کتبی‌های -کوهنورد و ورزشی‌نویس والامقام- به بیمارستان رفته بود در بازگشت، وقتی سوار اتومبیل شد در اثر بی‌مبالاتی راننده، در حوالی پارک بوستان ملت واژگون شد و دوباره با آمبولانس به همان بیمارستانی برگشت که برای عیادت رفیقش رفته بود! اگرچه اطبا برای بهبودی او کوشیدند ولی در هلسینکی بیش از ده کیلو از رکورد خود عقب افتاد و نخستین نشان نقره المپیک ایران را گرفت که در ۲۵ ماه ژوئیه ۱۹۵۲ برای ورزش ایران به دست آمد. نامجو که از سوی مطبوعات فنلاند به مرد خارق‌العاده شهرت یافته بود همراه با دیگر مردان نقره‌ای کاروان ایران -تختی و گیوه‌چی- و دارندگان چهار گردن آویز برنز- عبدالله مجتبی، جهانبخت توفیق، محمود ملاقاسمی در کشتی و علی میرزایی در وزنه‌برداری- به وطن برگشت و باز در مهرآباد روی جیب‌ها نشست و با دسته‌گلی در گردن، به مردم کنار خیابان دست تکان داد اما این بار خوشبختانه با ماشینش وارد مغازه‌ای نشد و هیچ‌کس را خانه خراب نکرد.

اگر سه تصادف اول تاریخ ورزش ایران، با اتومبیل بود چهارمین سانحه، در یک دوچرخه‌سواری رخ داد. روزنامه رستخیز شماره سوم مرداد ۱۳۲۳ از سانحه تصادف برای میرمهدی ورزنده پدر ورزش‌های نوین در ایران نوشت و با تیتیر « ورزنده، موجد ورزش در ایران بیمار بستری است» از او تجلیل کرد. این روزنامه در شرح احوال او با اشاره به اینکه که ورزنده تصادف کرده و در بیمارستان است، طی یادداشتی برای خوانندگانش چنین توضیحی داد: «در نتیجه یک تصادف شهری در روز

کوهنورد و صعودشان به دماوند نیز از پا ننشست و برنامه صعود به علم‌کوه را چید. تازه یک سالی بعد از داستان حضور زنان کوهنورد در علم‌کوه بود که جلیل آقا برای صعود چندباره‌اش به دماوند، شال و کلاه کرد و سمت‌های رینه بود که اتومبیل جیب‌اش چپ کرد و استخوان پایش از هشت جا شکست. از سال ۱۳۳۱ که پایش در راه دماوند، شل و پل شد و دیگر اجازه نداد که او رویای صعود به اورست را حتی در خیالاتش سیر کند، تا سال ۱۳۵۴ آن پا را به هر مصیبتی که بود همراه خود کشید و هیچ نگفت اما دیگر وقتش رسیده بود که تکلیفش را با پایي که همراهی‌اش نمی‌کرد روشن کند. او در عرض ۲۰ دقیقه فکر کردن، به این تصمیم رسید که از شر پایش راحت شود. فقط ۲۰ دقیقه فکر کرد. به بیمارستان رفت و گفت این پا مال شما. لحظه‌ای که با پای راستش خداحافظی می‌کرد اشکی نیفشاند اما خطاب به پای راستش گفت که تو اگر با من همراهی می‌کردی قله فتح نشده در دنیا به جا نمی‌گذاشتم بماند. از آن روز به بعد، او دیگر نشست و نوشت و نوشت و نوشت. کنگره برگزار کرد و با مجامع بین‌المللی کوهنوردی جهان رابطه‌ای صمیمانه ایجاد کرد. حالا دیگر تبدیل شده بود به مرجع تاریخ شفاهی کوه در ایران. حالا او بود و همراه همیشگی‌اش مش صفر. همان مش صفر که اولین راهنمای کوه در ایران بود و خانه‌اش واقع در دامنه علم‌کوه، چنان دل‌انگیز بود که با بیدار شدن از خواب شبانه، اولین نگاهش به علم‌کوه می‌خورد. روستایی ذغال‌سازی که ۵۰ سال در خانه‌اش از کوهنوردیان ایرانی و خارجی پذیرایی کرد. جلیل آقا و مش صفر، هر دو متولد ۱۳۰۰ بودند و هر دو عاشق دل‌خسته علم‌کوه. بارها با هم برنامه کوه‌پیمایی گذاشته بودند و جلیل آقا هر فیلسوفی از هر کجای جهان را که عاشق کوه‌های ایران بود به خانه مش صفر برده بود. گریم اینک یکی در دامنه علم‌کوه مرده است و دیگری در غربت پاساؤ.

اولین بار که خبر مرگ یکی از ستاره‌های تیم ملی فوتبال در یک تصادف خونین سر زبان افتاد مربوط به پاتلایی افسانه‌ای بود اما او از دو قدمی مرگ برگشت. درست دو هفته مانده به دیدار حساس جلوی معروف‌ترین تیم تاریخ عراق در مقدماتی المپیک ۱۹۶۴ توکیو بود که آفاقری از فکر مقابله با یک حریف یغور



و گردن کلفت، خواب به چشم نداشت. دو هفته قبل از بازی با عراق بود که حمید شیرزادگان در حالی که داشت از ساوه به تهران می‌آمد ناگهان اتومبیلش واژگون شد و انحراف فرمان منجر به چپ کردن اتول شد. به محض رسیدن خبر به اردوی تیم ملی، آفاقری دوبامبی زد تو سرش. ساوه قیامت شده بود و مردم ریخته بودند سر صحنه تصادف تا جنازه غرقه به خون را از داخل ماشین له شده در بیاورند که دیدند حمید شیرزادگان چشم‌هایش بسته و در بیهوشی مطلق هذیان می‌گوید. مردم جسد بی‌نفس را انداختند روی دوش‌شان و بردند بیمارستان. تازه آنجا بود که پاتلایی تیم ملی چشم‌هایش را باز کرد و گفت من کجایم؟ اینجا کجاست؟ خبر به آقامبشر رسید که مرد توفانی خط حمله‌تان دو هفته مانده به حساس‌ترین بازی ملی چپر چلاق شده است. درد روی درد بود و مصیبت روی مصیبت تلمبار. چنین شد که سر شیری را باند پیچی کردند و بواشکی بردندش خانه. به او نهیب زدند که الا و بلا احدی نباید از این تصادف خبردار شود. شیری خون زیادی ازش رفته بود اما هر جوری که بود باید می‌رفت تمرین. باید خودش را آماده نگه می‌داشت. آفاقری گفت از فردا باید یک کلاه بگذاری سرت و تا خرخره بکشی پایین که زخم‌هایت معلوم نشود، ما نباید روحیه بچه‌ها را پایین بیاوریم، عراقی‌ها اگر بفهمند تو را نداریم کارمان زار است. حمید هر روز با کلاهی که تا خرخره پایین کشیده بود می‌آمد سر تمرین و تماشاچی‌ها می‌گفتند که حمید شیری دیوانه شده که تو این هوای ملس کلاه می‌گذاری سرش؟ بالاخره آن دو هفته هم عین پلک زدن گذشت. جمعه ۲۲ آذر بود مردم از ساعت هشت صبح عینهو مور و ملخ ریخته بودند سمت امجدیه. روز بازی بچه‌ها ناهار سبکی خوردند و در ساعت ۲ بعد از ظهر، پیراهن‌های سبز خوشگل بین آنها تقسیم شد. شیری همان ۸ همیشگی را برداشت. هشتی که از بجگی عاشقش بود. کسی نمی‌دانست که سر شیری دارد از فرط درد می‌ترکد و قلبش دارد از خرخره می‌زند بیرون. تازه بعد از تقسیم پیراهن‌ها بود که آفاقری برای بچه‌ها سخنرانی کرد و ارنج را از قوطی کشید بیرون. بچه‌ها چشم‌شان را دوخته بودند به زبان مریی ولی دل‌شان جای دیگری بود. قلب‌شان گرومپ زبان مریی می‌زد. شیری حال خوشی نداشت. تصادف جاده ساوه، شیره جان‌ش را مکیده بود. ترس توی چشم‌های آقامبشر دو دو می‌زد. سیگار را با سیگار روشن می‌کرد و یک چشمش به شیری بود که سرش زخمی بود اما یکجوری پوشانده بود جای زخم را که احدی نفهمد. بچه‌ها با اتوبوس تیم راهی امجدیه شدند و با دیدن آن همه مردم در هم کبیده، حیرت کردند. شیری دید سردرد امانش نمی‌دهد، یکدانه آسپرین در رختکن گرفت و بالا انداخت. هنگامی که ستاره‌ها وارد چمن شدند غریو شادی تماشاگران به آسمان رفت. انگار تک‌تک مردم یک بلندگو دستی قورت داده بودند. درست در لحظاتی که تیم داشت می‌رفت توی زمین، آقا مبشر سیگار نیم‌سوزش را انداخت زیر پایش و خطاب به ستاره‌ها فریاد زد که اگر عراق را بردید هر کدام‌تان صد هزار تومن پیش من مشتلق دارید. بروید ببینم چه می‌کنید. آ ماشالله پسران من! بچه‌ها نگاه به همدیگر کردند. دوباره پرسیدند صد هزار تومن؟ پس میلیونر می‌شویم. داور که سوت آغاز بازی را زد، شیری و عبدالله ساعدی در وسط زمین، توپ را به سمت هم قل دادند. شیری توی دلش شک داشت که با آن حال و روز نزار چگونه بتواند از وسط آن غولتشن‌های بغدادی رد بشود و تور را فتح کند. مدافعان حریف عینهو شمر ذی‌الجوشن یک نگاه‌شان به شیری بود که ببیند در کجاهای میدان دارد می‌پلکد و لنگر می‌اندازد و چه نقشه‌ای در سر دارد. آنها شیری را یک دقیقه هم آزاد نمی‌گذاشتند. حمید سرش قبلی‌ویلی می‌رفت اما با همان احوال خرابش گلی زد که نیمه اول بر سر عراقی‌ها خراب شد. تازه وقتی که زیر دست و پای بازیکنان خودی از حال

ستاره‌شاهین
هفته گذشته در تیم شاهین ستاره تازه‌ای طلوع کرد که بازی جالب او مورد توجه قرار گرفت این بازیکن تازه که شیرزادگان نام دارد در آینده فوتبالست بسیار خوبی خواهد شد .
شیرزادگان فرزند آقای دکتر محمود شیرزادگان استاد دانشگاه است . پدرایشان که از ورزشکاران قدیمی و بنام هستند بزرگترین مشوق فرزند خود در امر ورزش بوده‌اند «شیرزادگان» در هفته گذشته سه گل از چهار گل شاهین را بر تیم کیان زد.

سلام بر استاد مهدی ورزنده مردی که بار آدمردی کامل بورزش ایران خدمت کرد
بدون تردید، یکی از ایام بزرگ و عظیم در تاریخ ورزش ایران چارای و مسافد یاروز بزرگو مد اظهر یکی از روزهای هفته پیش شکوهتد بر ایملما تان جهان برورزشکام امجدیه بوجود آمد ، بقیه در صفحه ۸